

قوانین فقه اسلامی

الموجبات والعقود علی ضوء القوانین الحدیثه
از استاد دکتر صبحی محمصانی

جلد دوم

فصل ششم

قسمت هفتم

در حجر بدهکار

شکی نیست در اینکه حجر بدهکار بمنظور جلوگیری از تفریط احتمالی اموال او بوسیله انتقالات و معاملاتی است که امکان دارد مدیون مستغرق بنماید روی این این اصل وملاك در قوانین جدید مقرراتی برای حمایت حقوق صاحب طلب وضع گردیده ما در مقام بحث آن مقدار از این مقررات که مربوط باهلیت تعاقد است و تأثیر در صحت تصرفات بدهکار دارد میباشیم در مسئله جواز حجر بدهکار بین فقهای مسلمین خلاف است ابوحنیفه حجر بدهکار را جایز نمیداند میگوید تجبیر ملازم با محرومیت بدهکار از اهلیت میباشد و باسلب اهلیت انسان عاقل ملحق بیهاشم میگردد و این ضرری است باهلیت انسانی که بسیار اهمیت دارد و در مقابل ضرر خاص قابل تحمل نیست و لذا بقتوای ابوحنیفه حاکم حق ندارد مال مدیون را مستقیماً بفروشد وبطلبکار بدهد بلکه میتواند او را حبس کند تا مجبور بفروش وادای دین خود گردد ابوحنیفه بنظریه خود خود استدلال بایه شریفه لا تاكولو اموالکم بینکم با الباطل الا ان تكون تجارة

عن تراض و حدیث شریف لایحل مال امری مسلم الا بطیب نفس منہ کرده باین توجیه که با تحجیر بدهکار شرط صحت معامله که تراضی است حاصل نمیشود از فقها ز فرواصحاب مذهب ظاهری و زیدبن علی و ناصر از ابوحنیفه در این مسئله تبعیت کردند ولی بیشتر از فقها مانند شافعی و مالکی و ابن حنبل و ابویوسف و محمدبن حسن و بعض دیگر حجر بدهکار مفلس و بیع مالش را از طرف حاکم جایز میدانند باستناد سنت نبی اکرم ص که معاذبن جبل را حجر فرمود و در مقابل دیونی که داشت مالش را فروخت و بارباب دیون پرداخت سوابقی هم در این مسئله از عمر بن خطاب و عمر عبدالعزیز و بعض دیگر موجود است که اموال مدیون را فروخته و بارباب دیون تسلیم کردند .

قوانین جدید

در قوانین جدید بعضی حکم حجر را مختص بتاجر دانسته اند مانند قوانین فرانسه و بعض قوانین دیگر در قوانین انگلیس و اسلام قوانین بطور اطلاق نسبت به بدهکار اعماز تاجر و غیر تاجر حجر جایز است .

درخواست حجر و اسباب آن^۱

المجله بموجب ماده ۹۵۹ تبعیت از قول ابی یوسف و محمد حنفی نموده و مقرر داشته که حاکم موظف است بدرخواست طلبکاران مدیون را تحجیر کند بنا بر این شرط حجر مدیون درخواست طلبکاران میباشد .

بیشتر از فقها پیرو این نظریه هستند و حجر مدیون را موقوف بدرخواست

۱ ... در فقه امامیه حجر مفلس مشروط بچهار شرط است اول آنکه دیون مفلس شرعاً ثابت شده باشد بصرف ادعای طلب نمیتوان کسی را حجر نمود - دوم آنکه دارائی مدیون باستثناء مستثنیات دین کمتر از دیون او باشد و لذا اگر دارائی مدیون زائد بر دیونش باشد حجر مدیون جایز نیست - سوم - آنکه وقت و موعده پرداخت تمام دیون او رسیده باشد یعنی تمام دیون او حال باشد بنابراین اگر دیون مفلس تماماً یا قسمتی از آن موجدل و با مدت باشد حجر مدیون جایز نیست - چهارم - آنکه جمیع ارباب طلب یا بعض از آنها درخواست حجر مدیون مفلس را از حاکم نموده باشند پس بدون درخواست ارباب طلب نمیتوان مفلس مدیون را حجر نمود . پس از حجر حاکم جمیع اموال مدیون متعلق بحق غرامی شود و از آن پس جایز نیست مدیون مفلس دخالت و تصرفی در اموالش بنماید . مترجم

ارباب طلب دانسته‌اند، سوای شافعی که گفته است حاکم می‌تواند بدهکار مفلس را قبل از درخواست ارباب طلب بنا بر مصلحت تحجیر نماید .

قول شافعی از این جهت با قوانین جدید تجارت منطبق است که قبل از درخواست ارباب طلب حاکم بنا بر مصلحت می‌تواند مدیون مفلس را حجر نماید .

و پس از حجر لازم است مراتب برای اطلاع عموم باز کرسبب حجر اعلان شود و بخود مدیون هم ابلاغ گردد و لذا قبل از ابلاغ حاکم حجر مدیون از اهلیت تام متمتع است .

اسباب حجر

اسباب حجر عبارت از افلاس حقیقی و افلاس ظاهری است و تسامح و مماطله مدیون در پرداخت دیون اینک هر یک از اسباب مذکور بیان می‌شود اولاً افلاس حقیقی مراد از افلاس حقیقی حالتی است که اموال مدیون مستغرق در دیونش باشد و لذا اگر اموال مدیون مساوی با دین او باشد بسیاری از فقها او را محجور نمی‌دانند بر خلاف مختارالمجله که مدیون مفلس را در ماده ۹۹۹ کسی معرفی کرده که دینش مساوی با اموال او باشد یا زیاده‌تر در اینصورت اگر طلبکاران بیم آن داشته باشند که مدیون مالش را تفریط نماید یا بنام دیگری منتقل نماید بحاکم رجوع نموده درخواست حجر مدیون مفلس را مینمایند حاکم مدیون را حجر نموده و مالش را می‌فروشد و قیمت آنرا بین طلبکاران تقسیم مینماید.

ثانیاً مماطله مدیون کسیکه توانائی پرداخت خود را دارد و تسامح در پرداخت آن میکند در حکم مفلس می‌باشد بر حسب ظاهر و لذا بنا بر بعض مذاهب و مختار فقهای حنفی ارباب طلب می‌توانند درخواست حجر او را بوسیله حاکم بنمایند.

این قول معقول است و موافق با روح شریعت اسلام می‌باشد و مبتنی بحديث شریفی است که فرمود **مطل الغنی ظلم** (مماطله توانا در پرداخت دیونش ظلم است) و این قول نزدیک بمبانی قوانین جدید تجارت می‌باشد که از آن جمله است قانون تجارت

لبنانی در ماده ۴۸۹ که مقرر داشته تاجر ورشکسته کسی است که دیون خود را پرداخت نکند .

فرق بین افلاس حقیقی و ماطله آنست که در حالت ماطله شرط نیست که تمامی اموال مستغرق در دیون مدیون شده باشد و اینکه حاکم مال او را تا مقدار دینش هنگامی میفروشد که مدیون امتناع از فروش نماید و بتمام این مراتب تصریح کرده المجله در ماده ۹۹۸ باینکه اگر معلوم شود بحاکم ماطله مدیون در ادای دینش با قدرت بر ادا و صاحبان طلب هم مطالبه بیع مال مدیون را برای استیفای طلب خود بنمایند حاکم توقیف میکند مال مدیون را در مقابل طلب دائنین اگر مدیون امتناع از بیع مال و ادای دین خود کرد حاکم شروع میکند بفروش مال مدیون از آنچه نزدیکتر بفروش هست بنا بر این نقود اموال مقدم بر فروش است از آن پس اموال منقول و چنانچه اموال منقول کافی نبود از فروش غیر منقول استفاده میکنند .

باین ترتیب مراعات حال مدیون نیز میشود و این مقررات شبیه بمقار ماده ۶۱۱ قانون اصول محاکمات مدنی لبنانی است که مقرر میدارد در وقتی که ثروت مدیون مرکب از اموال مختلف باشد در فروش آن ابتدا میشود بدیون پس از آن منقولات و از آن پس غیر منقولات .

اثر حجر در تصرفات مدیون

حجر مدیون بطور عموم شامل جمیع تصرفاتش نمیشود بلکه حجر از لحاظ تصرفات و اموال مقید است.

اما از جنبه تصرفات فقها اختلاف دارند در حدود تأثیر حجر بعضی از آنها منع کردند جمیع تصرفات مالی محجور را بعض دیگر تصرفات ممنوع را محدود بتصرفات مضره بفرما نمودند مثل اینکه اثر حجر را در تصرفات مضره بفرما مانند هبه و صدقه و بیع باقل ثمن و اقرار بدین دیگر و امثال اینها میدانند ولی بمذهب فقهای حنفی در قبول هبه و بیع بقیمت متعارف و امثال اینها که مضر بفرما نیست حجر تأثیر ندارد علاوه بر اینکه تصرفات ممنوعه مؤثر در اموالی است که هنگام حجر مالک مالک بوده

لکن مؤثر در اموالی که بعد از حجر کسب کند نمیباشد چنانچه المجله تمام این مراتب تصریح کرده در ماده ۱۰۰۱ که حجر مؤثر است در مالیکه مدیون هنگام حجر داشته ولی مؤثر در مالیکه بعد از حجر مالک میشود نمیباشد و حجر مؤثر است در تصرفاتیکه موجب ابطال و تزییع حق ارباب طلب بشود مانند هبه و صدقه و فروش مال که بکمتر از قیمت متعارف بنا بر این محجور از تصرفات غیر مضر بحقوق غرما مدیون مفلس ممنوع نیست و همچنین نسبت باموالیکه بعد از حجر کسب نموده و لذا اقرار مدیون مفلس بدین در ایام حجر نسبت بغرما و آنچه هنگام حجر مالک بوده مؤثر نیست لکن زمه مدیون با قرارش مشغول است و بعد از زوال حجر از آنچه کسب کرده باید پرداخت کند ماده ۱۰۰۲ در خاتمه ناچار از اشاره باین مطلب میباشیم که قانون تجارت جدید لبنانی اشد از مقررات المجله است زیرا طبق مواد ۵۰۱ و ۵۰۲ قانون مزبور مدیون مفلس از تصرفات نسبت باموالیکه بعد از اعلام حجر کسب میکند تا زوال حجر ممنوع است .

تقسیم اموال مدیون مفلس

پس از اعلام حجر مدیون مفلس از طرف حاکم اموال مدیون را باستثناء لباس ضروری و خانه مسکونی او و بعضی اشیاء دیگر که خلافی است و مجال تفصیل آنها نیست بفروش میرساند و دیون او را پرداخت میکند چنانچه ماده ۹۹۹ المجله مقرر داشته که برای مدیون گذارده میشود البسه آنچه احتیاج دارد ولی اگر لباسهای ذیقیمت و پر بها داشته و مدیون قادر باشد باخف و اهون از آن اکتفا کند لباس پر بها را حاکم میفروشد و بجای آن لباس کم قیمتی برای مدیون خریداری مینماید ما به التفاوت آنرا بغرما میدهد و همچنین خانه مسکونی مدیون استثناء میباشد لکن اگر خانه مدیون وسیع و پر قیمت باشد حاکم آن خانه را تبدیل بخانه کوچکتر که مناسب برای مدیون باشد مینماید و از ما به التفاوت بنفع غرما استفاده مینماید.

و همچنین حاکم در جریان حجر مدیون و انجام معاملات نفقه مدیون و کسانی که تحت تکفل او میباشند طبق معمول میدهد.

پس از فروش اموال مدیون حاکم قیمت آنرا بین صاحبان طلب تقسیم میکند و اگر قیمت اموال مدیون تکافو با بدهی او بنماید که هر یک از صاحبان عین طلب خود را دریافت خواهند کرد لکن اگر قیمت اموال مدیون کمتر از دیون او باشد وظیفه حاکم در تقسیم بچه نحو است اصل در تقسیم غرماً آنست که قیمت اموال به نسبت متساوی بدون رعایت امتیاز بین صاحبان طلب تقسیم شود حتی برای آنکسی هم که درخواست حجر مفلس را نموده امتیازی نباید باشد.

ولی برای این اصل هم مستثنیاتی که اهم آنها بشرح زیر است میباشد.
اولاً مخارجیکه برای فروش اموال مفلس شده از قبیل اجرة حمل و کمال و امثال اینها مقدم بر دیون است.

ثانیاً کسانی که از صاحبان طلب از اموال مدیون تأمین برهن گرفته اند از قیمت مال مرهونه تمامی طلب خود را استیفاء میکند و مازاد آن بفتح غرماً میباشد.
ثالثاً در بعض حالات دائن حق حبس و توقیف مال مدیون را دارد مثلاً با بیع قبل از دریافت ثمن حقدار مبیع را توقیف نماید و از تسلیم آن تا دریافت ثمن خودداری کند و بزودی ملاحظه خواهیم کرد در باب آثار موجبات که در شریعت اسلام صاحب مال (بیع) امتیاز بر سایر غرماً خواهد داشت.

رابعاً در حدیث شریف است که من ادرك ماله بعينه عند رجل او انسان قد افلس فهو احق به من غيره از این حدیث بسیاری از فقها نتیجه گرفته اند که اگر دائن عین مال خود را در اموال مدیون مفلس بیابد حق رجوع بآنها دارند عده قلیلی از فقها مانند ابوحنیفه و ابن شبرمه با این امتیاز صاحب مال مخالفت کرده اند و گفته اند باینکه امتیاز صاحب عین موجب اضرار ب دیگران میباشد و همچنین بسیاری از فقها در صورت افلاس مدیون حق فسخ عقود را سوای بیع از عقود معاوضه مانند اجاره و بیع سلم دارند بنا بر این برای دائنین از این قبیل هم امتیازی است چنانچه تفصیل آن در باب فسخ عقود خواهد آمد.

خامساً بنا بر مذهب مالکی اگر مستأجر دابه یا کشتی مفلس شود یا بمیرد موجر

برای استیفای اجرة بمحمولات یا کشتی احق از سایر غرما میباشد و نیز اگر اجاره کند کسی زمینی را برای زرع و پس از زرع زمین مفلس شود موجر مقدم بر سایر غرما در زرع موجود میباشد و نیز اگر کسی بدهد بصنعت کارچیزی را برای اصلاح پس از آن مفلس شود صانع برای اجرة کار خود از آن مصنوع مقدم بر سایر غرما میباشد.

قسمت هشتم مستی

حرمت سکر و تعریف آن

نظراً با فایده‌های اجتماعی و صحیحی و اجتماعی که درمستی است شریعت اسلام آنرا حرام کرده و آیات کریمه بتدریج در حرمت آن نازل شد. ابتدا آیه کریمه یسألونک عن الخمر و المیسرقل فهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما پس از آن نازل شد آیه مبارکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الصلوة و اثم سکاری حتی تعلموا ما تقولون و در مرتبه آخر نازل شد آیه یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم الغیضاء فی الخمر و المیسر و یریدکم عن ذکر الہ و عن الصلوة فهل انتم منتہون.

و پس از آن تحریم خمر بسنت نبی اکرم (ص) تأیید گردید چنانچه حدیث شریف است که کل شراب اسکر فهو حرام و نظائر این حدیث متواتر و صحیحه بسیار است.

اختلاف فقها در معنی مستی

فقها در معنی و تعریف مستی اختلاف کردند ابو حنیفه مستی را تفسیر کرده باینکه زمین از آسمان و طول از عرض و زن را از مرد تمیز ندهد این تعریف

غیرمنطقی است و انطباق آن با مصادیق مشکل است زیرا فرض آنست بکلی تمیز زائل شده باشد .

مالک بن انس مستی را تعریف کرده باینکه حسن وقبح امور در نظر او یکسان باشد این تعریف نیز خالی از نظر و غموض نمیباشد. لذا تعریفی که شافعی و ابن حنبل و دو صاحب ابی حنیفه و اهل ظاهر و بعض دیگر نموده اند اوفی بمقصود و واضح است باینکه مستی آنست که نظم کلام را از دست بدهد و اسرار خود را فاش کند .

اهلیت سکران

چون عقل و تمیز اساس تکلیف است علما اصول فقه مست لایعقل را مکلف ندانسته اند .

نسبت باهلیت مست در معاملات از فقهای مذاهب اسلامی روایات مختلفی نقل شده .

فقهای حنفی بطور کلی گفته اند مستی بسبب محرم تأثیری در اهلیت ندارد زیرا مستی نتیجه شرب مختار است و شارب مختار عالم بعواقب آن از مفاسد می باشد لذا تصرفات و عقود اوجمیماً صحیح می باشد مگر در بعض موارد استثنائی مثل اینکه اگر وکیل در بیع بفروشد مال موکل خود را در حال مستی بیع نسبت بموکل نافذ نیست .

ولی مستی بسبب مباح مثل اینکه در اثر شرب خمیریکه برای تداوی بوده یا آنکه شارب مجبور بوده یا ضرورت در شرب ایجاب کرده باشد این نوع از مستی در حکم معنی علیه است لذا تصرفات مالی و عقود آن نافذ نیست .

و تبعیت از رأی فقهای حنفی نموده یا نزدیک برآی او هستند فقهای چون سعید بن مسیب و عطا و حسن بصری و ابراهیم نخعی و ابن سیرین و مجاهد و معاویه و ابن شبرمه و ثوری و شافعی و ابن حنبل در یکی از روایات و اوزاعی و بعض دیگر با مختصر اختلافی که در تفصیل مسئله می باشد.

بنابراین تصرفات مست و عقود آن نزد این جماعت از فقها صحیح است بخصوص نزد فقهای حنفی و لذا المجله سکران از اسباب حجر و موانع اهلیت تعاقد شمرده و

بهمین معنی در قانون احکام شرعی و احوالات شخصیه مصری مقرر شده که طلاق سکران واقع میشود در صورتیکه از روی اختیار باشد نه کراهت ماده ۲۱۸.

عدم اعتبار این قول

بطوریکه ملاحظه میشود قول بصحت تصرفات و عقود مست در حال مستی در نهایت ضعف است زیرا مست فاقد عقل و تمیز که رکن اساسی عقود و تصرفات است میباشد جای تعجب نیست که جمع کثیری از فقها عکس این قول را اختیار کردند و گفته اند تصرفات مست نافذ و لازم نیست زیرا شرط و متناظر صحت معاملات عقل است که مست فاقد آن میباشد بلکه مانند ناقص العقل است نمیداند چه میکند و چه میگوید.

این قول مختار شافعی و ابن حنبل بنا بر روایت مشهور و عمر بن عبدالعزیز و قاسم و محمد بن طاوس و سعد و لیث بن اسعد و اسحق بن راهویه و داود ظاهری و بسیاری دیگر از فقها میباشد و از فقهای حنفی هم کرخی و طحاوی و محمد بن سلمه این قول را اختیار کردند قانون عاقله عثمانی طبق ماده ۱۰۴ این قول را در مسئله طلاق اختیار کرده و تصریح کرده باینکه طلاق مست صحیح و نافذ نیست و بموجب این ماده مانع تهدید و تفکیک و تفرقه گردیده و حدی برای طلاق مستان و فساق که مخالف با روح شریعت اسلام میباشد قرار داده زیرا ازدواج در دین شریعت مقدس مبنی بر مودت و رحمت است و شرع مقدس اسلام ابا دارد از اینکه این نعمت بسبب طلاق بدون مجوز منقطع گردد.

بعضی از فقها کسانی هستند که واسطه بین مذهبین قرار گرفته اند که از آن جمله ابن مالک میباشد گر چه از او هم روایات مختلفی نقل شده گفته است مست ملزم بجنایات و عتق و حدود میباشد ولی ملزم باقرارات و عقود نیست.

قوانین جدید

در قوانین جدید بطور کلی عقود مست را غیر صحیح میدانند در صورتیکه تمام مست باشد بنحویکه فاقد تمیز گردد در حال حاضر این نظریه در قوانین جدید (اروپائی) و در اجتهادات محاکم و کتب حقوقی فرانسوی مشهور و جاری است اما در

قانون انگلستان عقد مست را قابل ابطال میدانند در صورتیکه یکطرف عقد بطوری در حالت مستی باشد که قدرت فهم از او سلب شده باشد و طرف دیگر هم عالم بحال او باشد .

در خاتمه ناچار از تذکر میباشیم که چنانچه قبلا اشاره شد در باب سفیه که مداومت در مستی و فسق بمذهب شافعی موجب حجر میباشد برخلاف مختارالمجله و بسیاری از فقهاء مسلمین آنکسانیکه فسق را فی حد ذاته از اسباب حجر نمیدانند مگر آنکه سبب تبذیر یا اسراف یا غفلت گردد اجتهاد فرانسویها مداومت سکر و مستی را دلیل ضعف عقل میدانند چنانچه این مداومت مؤثر در اداره شئون زندگانی او باشد و اختلال در وضع زندگانی او بوجود آورد جایز میدانند برای چنین کسی از طرف محکمه ناظر تعیین شود که در بعضی تصرفات و معاملات او نظارت کند چنانچه قانون مدنی آلمان نیز دائم الخمر را محجور میدانند .